

در زمانهٔ جهل و حکومت استبدادی پهلوی، جوانان تحصیل‌کردهٔ ایران، با آگاهی از ادبیات سیاسی جهان، با تحولات و اندیشه‌های چپ و حرکت‌های مسلحانه آشنا شدند و گروهی از آنها، با هدف مبارزه با این رژیم و ایجاد عدالت اجتماعی، تحت تأثیر جنگ‌های چریکی جهان و قهرمانان مبارز آن، این شیوهٔ مبارزه را در پیش گرفتند. از میان این عده می‌توان به بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدائی خلق اشاره کرد. این سازمان، اگرچه با نیت مبارزه با حکومت استبدادی پا گرفت، در ادامه، راهی به سوی آرمان‌های ملی و میهنی جامعهٔ ایرانی نیافت و در سیاهی‌ها گم شد. در مقالهٔ ذیل حرکت این سازمان از ابتدا تا انتها تشریح و نقد گردیده است.

شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدایی خلق

سازمان چریک‌های فدایی خلق در اواخر فروردین ۱۳۵۰ از پیوند دو گروه، که سابقهٔ فعالیت آنها از اواسط دههٔ ۱۳۴۰ آغاز شده بود، تشکیل گردید. گروه اول، معروف به «گروه جنگل»، در حقیقت باقی‌ماندهٔ «گروه جزئی» پس از ضربهٔ سال ۱۳۴۶ بود. بیژن جزئی از فعالان حزب توده و جبههٔ ملی دوم بود که در بهار سال ۱۳۴۲ همراه تعدادی از دوستانش گروهی مارکسیستی - لنینیستی با استراتژی «اقدام قهرآمیز در جهت برپا ساختن انقلاب دموکراتیک نوین» را بنیان گذاشت. هستهٔ مرکزی گروه متشکل از شش دانشجو به نام‌های بیژن جزئی، عباس سورکی، علی‌اکبر صفایی فراهانی، محمد صفاری آشتیانی، زرار زاهدیان و حمید اشرف بود. این عده شیوهٔ عمل خود را براساس تمرکز مطالعات بر مبارزهٔ چریکی در کوه و جنگل با استفاده از تجارب جنگ‌های چریکی کوبا و اقدامات چه‌گوارا و کاسترو قرار دادند. جزئی فعالیت‌های گروه خود را به سه بخش تقسیم کرد: فعالیت بخش اول، که مسئولیت آن را خود بر عهده گرفت، بیشتر عمومی و علنی و بر همکاری با جبههٔ ملی متمرکز بود، بخش دوم مسئولیت آموزش افراد ذخیره را برعهده داشت و بخش سوم «شبکهٔ نظامی» و مسئول تدارک اقدام مسلحانه بود که خود به دو گروه مجزای شهر و کوه تقسیم می‌شد. اعضای اولیهٔ بخش سوم گروه محمد صفاری آشتیانی، عزیز سرمدی، احمد جلیل افشار، محمد چوپانیان‌زاده، مشعوف کلانتری و علی‌اکبر صفایی فراهانی بودند. بر این اساس، گروه جزئی در کنار مطالعه و آموزش متون و آثار مارکسیستی، نظیر کتاب «جنگ گریلایی» اثر چه‌گوارا و دیگر مقالات او و نیز آثار فیدل کاسترو و کتاب «انقلاب در انقلاب» رژئی دبره، زندگی حرفه‌ای چریکی را نیز در پی گرفت؛ با این تحلیل که زندگی چریکی، گروه را گامی به

نظریهٔ «مبارزهٔ حرفه‌ای» لنین نزدیک‌تر می‌سازد. در زمستان سال ۱۳۴۶، کادرهای اصلی گروه به خاطر نفوذ فردی «توده‌ای» به نام عباس شهریاری، که در خدمت ساواک بود و وظیفهٔ نفوذ در گروه‌های مخالف رژیم را بر عهده داشت، شناسایی و دستگیر شدند، ولی دو نفر از آنها، با نام‌های علی‌اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی از مرز خارج شدند و ابتدا به عراق و سپس لبنان رفتند و مدت دو سال در اردوگاه‌های الفتح وابسته به سازمان آزادی‌بخش فلسطین آموزش چریکی فرا گرفتند. در سال ۱۳۴۸، صفایی فراهانی با استفاده از کمک دکتر رادمش، دبیر اول حزب توده، از راه عراق به ایران بازگشت و به حمید اشرف و دو نفر دیگر، که از خطر جسته بودند و برای زنده نگاه‌داشتن سازمان می‌کوشیدند، پیوست. او پس از ورود به ایران، چنان از افزایش تعداد اعضا به ۲۲ نفر خوشحال شد که بلافاصله برای فراهم کردن اسلحه و مهمات به لبنان بازگشت و در بهار ۱۳۴۹ همراه صفاری آشتیانی با مقداری ملزومات جنگی به ایران بازگشت. از این زمان «گروه جنگل» مسلح شد. آنها در بهار و تابستان آن سال به تکمیل تدارکات برای شناسایی نواحی روستایی شمال مشغول شدند و برای برطرف کردن نیازهای مالی سازمان نیز به بانک ملی شعبهٔ وزرا حمله کردند و شصت‌هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. «گروه جنگل» در شهریور ۱۳۴۹ نخستین تماس‌های خود را با گروه «احمدزاده - پویان» برقرار کرد. مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان هر دو متولد مشهد و از فعالان انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان بودند که برای تحصیل در دانشگاه به تهران آمدند و از همان زمان، گرایش مارکسیستی پیدا کردند. احمدزاده آثار رژه دبره، نویسندهٔ فرانسوی، و کارلوس مارگالا، انقلابی برزیلی، را به خوبی مطالعه کرده بود و پویان نیز هواخواه چه‌گوارا و فیدل کاسترو و براساس آن طرفدار شیوهٔ انقلابیون امریکای لاتین بود. این دو در سال ۱۳۴۶ با تشکیل گروه‌های مخفی مطالعاتی، شاخه‌های کوچکی در مشهد، تبریز و مازندران تشکیل دادند. گروه تا اواخر سال ۱۳۴۸ کاربرد مشی مسلحانه در ایران را زود هنگام می‌دانست، اما بروز مشکلات و ناتوانی در زمینهٔ فعالیت‌های سیاسی و جذب کارگران، آنها را به تجدیدنظر در خط‌مشی خود وادار کرد. پویان نخست در بهار ۱۳۴۹ مقالهٔ «ضرورت مبارزهٔ مسلحانه و رد تئوری بقا» را نوشت که در نوع خود نخستین مقاله از دیدگاه مارکسیستی در اثبات لزوم «عمل مسلحانه» بود. جزوهٔ «مبارزهٔ مسلحانه؛ هم استراتژی هم تاکتیک» مسعود احمدزاده نیز دومین اثر نظری این گروه بود که می‌کوشید طرح مسلحانهٔ رژه دبره را با شرایط ایران تطبیق دهد. آنها در زمینهٔ عملی نیز حمله به بانک ملی ونک و سرقت مبلغ ۳۳۰ هزار

تومان موجودی آن، حمله به کلانتری ۵ تبریز و خلع سلاح نگهبان آنجا و حمله به کلانتری قلهک به قصد خلع سلاح نگهبان کلانتری را برای فراهم کردن پول و سلاح انجام دادند.

همان‌طور که ذکر شد، «گروه جنگل»، که باقی‌مانده و دنباله «گروه جزئی» بود، نخستین تماس خود را با «گروه احمدزاده - پویان» در شهریورماه ۱۳۴۹ برقرار کرد و مذاکرات آنها تا دی‌ماه همان سال ادامه یافت و در آخر، نظریات «گروه جنگل» توسط گروه دیگر پذیرفته شد. بدین‌ترتیب «سازمان مارکسیستی - لنینیستی چریک‌های فدایی خلق» تشکیل شد.^۱

ذکر این نکته ضروری است که هرچند جزئی طی این سال‌ها در زندان بود و سهمی در سازمان‌دهی و رهبری گروهش نداشت، چریک‌های فدایی خلق همواره او را در جایگاه «پدر روشنفکر» سازمان ستایش می‌کردند.

حمله به سیاهکل

ساواک روز ۱۳ بهمن ۱۳۴۹، براساس اطلاعات به‌دست‌آمده از یک عضو دستگیرشده گروه به نام غفور حسن‌پور، که به عللی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر شده بود، حمله خود را علیه گروه آغاز کرد و طی چند روز سه نفر را در گیلان و هفت نفر را در تهران دستگیر نمود. این اتفاق سبب شد که «گروه جنگل» سراسیمه اولین عملیات چریکی خود، یعنی حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، را اجرا کند. همان‌طور که ذکر شد، گروه مسعود احمدزاده پیش از این برای تأمین هزینه‌های خود به چند بانک دستبرد زده بود، اما ساواک تا مدت‌ها فکر می‌کرد باندهای گانگستری به بانک‌ها یورش برده‌اند، بنابراین حمله به سیاهکل اولین عملیات چریکی اعلام‌شده از سوی چریک‌ها در ایران بود. از روز ۱۵ شهریور ۱۳۴۹، گروه شش نفره‌ای به فرماندهی علی‌اکبر صفایی فراهانی مقدمات شناسایی منطقه گیلان را برای عملیات چریکی از دره «مکار» در نزدیکی چالوس در مسیر غرب به شرق و گیلان آغاز کرده بود. انتخاب گیلان به خاطر موقعیت طبیعی آن و نیز سهولت استتار و دفاع در کوهستان و جنگل و نیز غیرممکن بودن استفاده از سلاح‌های سنگین و هواپیما علیه مواضع چریک‌ها بود. قرار بود پس از تکمیل شناسایی ابتدایی، که امکان تحرک لازم را به گروه می‌داد، عملیات نظامی آغاز شود. تاکتیک عملیات به صورت حمله به یک پاسگاه نظامی و خلع سلاح آن و ترک فوری منطقه بود تا از عکس‌العمل احتمالی دشمن مصون بماند. این نکته واضح بود که بلافاصله پس از اولین عملیات چریکی، روستاییان منطقه، که هنوز درک روشنی از مقاصد چریک‌ها نداشتند، کمکی به آنها نکنند، ولی با تداوم عملیات

نظامی در نقاط مختلف، امید می‌رفت آنان به‌تدریج تحت تأثیر قرار گیرند و به حمایت معنوی و مادی چریک‌ها برخیزند. چریک‌ها امیدوار بودند کشاورزان شمال، با سنت رادیکالی خود، همچنان که از جنبش میرزا کوچک‌خان پشتیبانی کرده بودند، به جنبش آنها روی خوش نشان دهند. طرح چریک‌ها ظاهراً به طرح عملیاتی فیدل کاسترو در قیام علیه باتیستا، دیکتاتور دست‌نشانده آمریکا در باکو، شباهت داشت؛ بدین‌ترتیب که گروه جنگل با شناسایی قبلی و تهیه و ذخیره کردن تدارکات و آذوقه و استفاده از پناهگاه‌های طبیعی در چند نقطه جنگل، ضمن اجرای عملیات چریکی و تماس با کشاورزان محلی، آنها را به هواخواهی خود برانگیزانند و احتمالاً افرادی را از روستاها به سوی خود بکشانند و آنها را برای عملیات آینده آماده کنند. در اوایل بهمن ۱۳۴۹ عملیات شناسایی توسط گروه کوهستان در منطقه شمالی مازندران پایان یافت. گروه اول در دو برنامه دو ماهه و دو ماه و نیمه از منطقه چالوس تا خلخال و از دره چالوس تا منطقه شرق مازندران را شناسایی کرده بود. تعداد افراد بیش از نه تن شده بود. در این موقع فرمانده گروه اول به گروه دوم اعلام کرد، در نیمه بهمن عملیات را به رغم آماده نبودن گروه شهری آغاز خواهد کرد.

اما همان‌طور که ذکر شد، در اوایل بهمن غفور حسن‌پور، که افسر وظیفه بود، به عللی غیر از ارتباط با جنگل دستگیر شد. وی پس از چند روز شکنجه، که به هلاکت او منجر گردید، اعترافاتی کرد و اطلاعاتی به ساواک داد که سبب شد سایر افراد گروه جنگل شناسایی شوند. روز ۱۳ بهمن حمله تدارک‌داده شده سازمان امنیت آغاز شد و در فاصله چند روز، تعدادی از اعضای گروه دستگیر شدند. در این موقع گروه نه نفری جنگل از ناحیه شرق مازندران به ارتفاعات منطقه جنوبی سیاهکل (کوهستان‌های دیلم) رسیده بودند. روز ۱۶ بهمن خبر دستگیری‌ها در تهران، به گروه جنگل اطلاع داده شد. در همین حین یکی از افراد گروه به نام نیری، که در کوهپایه‌های سیاهکل معلم بود و از محل انبار کوچک آذوقه گروه در آن منطقه اطلاع داشت دستگیر شد. فرمانده گروه جنگل، بی‌خبر از دستگیری نیری، تصمیم گرفت یکی از افراد خود را برای آگاه ساختن و فراری دادن او به محل بفرستد. روز ۱۹ بهمن، هادی خداینده، برای انجام دادن این مأموریت از کوه پایین آمد تا به روستای شاغوزلات، نزد نیری برود و از خطری که او را تهدید می‌کرد آگاه سازد، غافل از اینکه ژاندارمری خانه نیری را زیر نظر گرفته بود. وی پس از رسیدن به روستای محل سکونت نیری، طی درگیری مسلحانه با ژاندارم‌ها اسیر شد.

افراد جنگل با شنیدن صدای تیراندازی از کوه پایین می‌آمدند و در شامگاه ۱۹ بهمن، پس از تصاحب

یک اتومبیل کوچک در جاده به سیاهکل رفتند. هدف گروه حمله به ژاندارمری بود. در این حمله موجودی سلاح‌های پاسگاه، که نه قبضه تفنگ و یک قبضه مسلسل بود، به غنیمت رفت و یک گروه‌بان کشته و گروه‌بانی دیگر زخمی شد. سلاح‌های غنیمتی به دلیل نبود فشنگ، به درد نخورد و آنها را در کوهستان مخفی کردند. از فردای آن روز چریک‌های جنگل به محاصره نیروهای مسلح رژیم درآمدند و تا ۱۸ اسفند تعقیب و گریز مأموران طول کشید. چند روز بعد، چهار تن از چریک‌ها دور از دید نظامیان و ژاندارم‌ها برای فراهم کردن خوراک از جنگل بیرون آمدند و روانه یکی از روستاهای نزدیک جنگل شدند. روستاییان، هنگامی که از هویت چریک‌ها مطلع شدند، آنها را به ژاندارمری تحویل دادند. از نیروهای باقی‌مانده در جنگل دو نفر با انفجار نارنجک عملیات انتحاری کردند و سه تن دیگر به اسارت رژیم درآمدند. بدین‌ترتیب از دسته نه نفری جنگل هفت تن اسیر شدند. در مجموع از ۳۳ نفر افراد گروه‌های جنگل و شهر هفده تن بازداشت گشتند که سیزده نفر از آنها در ۲۶ اسفندماه ۱۳۴۹ تیرباران شدند.^۲

مارکسیست‌ها و عده‌ای دیگر، در تاریخ مبارزات مسلحانه پس از کودتای ۲۸ مرداد، از رخداد سیاهکل به صورت سرآغاز جنبش چریکی در ایران یاد می‌کنند، اما واقعیت این بود: حمله به یک مرکز دورافتاده در یک روستا به سه نفر نیرو (دو گروه‌بان و یک سرباز) و برداشتن تعدادی تفنگ بدون فشنگ، شاید عکس‌العمل پرشتاب رژیم شاه اهمیت این واقعه را بیش از آنچه بود جلوه داد؛ زیرا در بهار ۱۳۵۰ رژیم، که از واقعه سیاهکل سخت غافلگیر شده بود، طی اطلاعیه‌های مصوری بر در و دیوار تهران و دیگر شهرها، نام و عکس نه تن از فراریان «گروه سیاهکل» را منتشر کرد و برای لو دادن هریک از آنها یکصد هزار تومان جایزه تعیین کرد که در آن زمان مبلغ بسیاری بود و بدین‌ترتیب چریک‌ها به سرعت در شهر پراوازه شدند.

در تحلیل حرکت سیاهکل اکثر گروه‌های مارکسیستی مسئله مناسب نبودن شرایط زمانی، مکانی، ذهنی و عینی و نیز شکست آن را پذیرفته و حتی خود چریک‌های فدایی در نوشته‌های بعدی خود به آن انتقاد کرده‌اند؛ با این تفاوت که شکست را «تاکتیکی» خوانده و از نظر استراتژیکی و تاریخی آن را اقدامی مهم به حساب آورده‌اند. به‌رحال شکست سیاهکل صورت عملی نظریه‌هایی بود که چند سال فقط حالت نظری داشتند، باین‌همه اگر چه پیروان نظریه جنگ چریکی - در عرصه نظریه - هیچ تجدید و تغییری را برنناقتند، در تعبیر در پهنه عمل، رخداد سیاهکل سهم بسزایی داشت.

از آن پس اولویت مبارزه در روستا به کلی منتفی شد و هیچ گروه و دسته مهمی دیگر به فکر جنگ

چریکی روستایی نیفتاد. در شهرها نیز مبارزه چریکی به صورت نوعی مبارزه منزوی و دور از مردم ادامه یافت.

اقدامات دیگر سازمان و فرجام آن

پنج تن از افراد گروه جنگل که در عملیات شرکت نکرده بودند صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ در پاسخ به تیرباران اعضای گروه، سرلشکر فرسیو، دادستان اداره دادرسی ارتش را در تهران ترور کردند.

چریک‌ها در بهار ۱۳۵۰ طرح ادغام و ایجاد سازمان چریک‌های فدایی خلق را در اطلاعیه‌ای که مخفیانه منتشر شد اعلام کردند و ضمن اشاره به عملیات سياهکل و ترور سرلشکر فرسیو، آمادگی خود را برای ادامه مبارزه با رژیم شاه اعلام نمودند. اطلاعیه اعلام موجودیت سازمان چریک‌های فدایی خلق سراسر شعاری است: «هرجا ظلم هست، مقاومت و مبارزه هم هست... ما، فرزندان انبوه زحمت‌کشانی هستیم که در طول صدها سال با افشاندن خونشان به ما یاد داده‌اند که چگونه می‌توان به آزادی و زندگی شرافتمندانه دست یافت... مبارزه چریکی شروع شده است. در

تبریز چریک‌ها به یک پاسگاه کلانتری حمله کردند و یک قبضه مسلسل به غنیمت گرفتند... در سال گذشته بیش از چهل بانک در سراسر کشور، خصوصاً در تهران، توسط چریک‌ها مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و میلیون‌ها تومان پولی که از مردم ما دزدیده شده، مصادره شد و مورد استفاده مبارزه انقلابی قرار گرفت... یورش قهرمانانه چریک‌های ازجان گذشته

به پاسگاه سياهکل در گیلان بار دیگر به روشنی نشان می‌دهد که مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی مردم ایران است. ما چریک‌های فدایی خلق با حمله به پاسگاه قلهدک و اعدام فرسیو جنایتکار نشان دادیم که راه قهرمانانه سياهکل را ادامه خواهیم داد»^۲. طی چند روز بعد گروه انتشارات آنها ضربه خورد و سلاحی و نابلد — دو تن از اعضای گروه — هنگام پخش اعلامیه دستگیر و کشته شدند. اولین بمب سازمان در انجمن ایران و آمریکا در همین زمان منفجر شد.

روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۰ بانک خیابان آینه‌پار به تصرف چریک‌ها درآمد. در همین ماه اشرف دهقانی و بهروز دهقانی دستگیر شدند. در نیمه دوم سال ۱۳۵۰ ضربه دیگری به سازمان چریک‌های فدایی وارد شد و مسعود احمدزاده، مناف ملکی، مجید احمدزاده و حاجیان در درگیری مسلحانه با پلیس دستگیر شدند.

بدین ترتیب در سال ۱۳۵۰ مأموران ساواک و پلیس، طی چند درگیری مسلحانه با چریک‌ها، بیشتر رهبران و کادرهای درجه اول سازمان را دستگیر کردند یا به قتل رساندند. باین حال از خطر جستگان به مبارزه ادامه دادند و با جذب افراد جدید، سلول‌های تازه‌ای در تهران، تبریز، رشت، گرگان و انزلی ایجاد، و دو نشریه با نام‌های «۱۹ بهمن» و «نبرد خلق» را

مخفیانه منتشر کردند. آنها سال‌های بعد، در سالگرد واقعه سياهکل، اعتصابات و تظاهراتی، هرچند کوچک در دانشگاه تهران ترتیب دادند. عملیات مسلحانه از قبیل دستبرد به پنج بانک، قتل دو مأمور ساواک، بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های انگلیس، آمریکا، عمان، دفتر مرکزی تلفن و تلگراف بین‌المللی، دفتر هواپیمایی، قرارگاه پلیس در تهران، تبریز، گرگان، مشهد و آبادان نیز از جمله اقدامات چریک‌های فدایی خلق در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ بود. چریک‌ها در سال ۱۳۵۳ توانستند چند عملیات، همانند ترور فاتح یزدی، صاحب کارخانجات روغن نباتی کرج، سروان نیک‌طبع، افسر اطلاعات شهرستانی، سروان نوروزی، از افراد گارد دانشگاه، و عباس شهریاری، همکار ساواک، را انجام دهند. اواخر فروردین‌ماه سال ۱۳۵۴ بار دیگر نام چریک‌های فدایی بر سر زبان‌ها افتاد؛ روز ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ رسانه‌های خبری تهران طی خبر کوتاهی اعلام کردند که تن از زندانیان اوین که قصد فرار داشتند به دست نگهبانان زندان به قتل رسیدند. نام‌های مقتولان، که در اعترافات سال ۱۳۵۸ تهرانی — شکنجه‌گر سفاک ساواک — مشخص شد قربانی خوی انتقام‌گیری شاه شده‌اند و ساواک آنها را تیرباران کرده است، بدین شرح بود: بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، احمد جلیلی افشار، مصطفی جوان خوشدل، کاظم ذوالانوار، مسعود کلانتری، عزیز سردمدی، محمد چوپان‌زاده و عزیز سورکی. از میان این عده، مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار، از سازمان مجاهدین خلق و بقیه از چریک‌های فدایی خلق بودند.^۳

با وجود تلاش چریک‌های فدایی خلق برای استفاده تبلیغاتی از کشته شدن جزنی و سایر اعضای تشکیل‌دهنده سازمان، در اواخر سال ۱۳۵۴ مبارزه بین چریک‌های فدایی خلق و رژیم شاه عملاً به بن‌بست رسید. کمیته مشترک ساواک و پلیس موفق شدند عده بسیاری از چریک‌ها را شکار کنند و دستگاه تبلیغاتی رژیم، که از انگیزه‌های مذهبی مردم خبر داشت، آنها را ملحد، خرابکار و عوامل حزب توده معرفی کرد. رژیم شاه به بهانه ریشه‌کن ساختن «خرابکاران» ناآرامی‌های دانشگاه‌ها و مدارس عالی را به طور چشمگیری مهار کرد و باوجود آنکه چریک‌ها توانسته بودند — به‌رغم ادعاها و تبلیغات آشکار — آسیب‌پذیری رژیم را آشکار سازند، بن‌بست‌های پدیدآمده، آنها را واداشت برای چاره‌جویی، مباحث فراوانی در زمینه استراتژی آینده بین رهبران، کادرها و افراد ترتیب دهند. نتیجه این نشست‌ها انشعاب سازمان به دو بخش بود: اکثریت به رهبری حمید اشرف (تا هنگام مرگش در سال ۱۳۵۵) بر ادامه نبرد مسلحانه تا قیام توده‌ها با فشاری می‌کرد و اقلیت خواستار متوقف ساختن نبرد مسلحانه و بسط فعالیت‌های سیاسی، به‌ویژه در میان کارگران

کارخانه‌ها، و نیز نزدیک شدن به حزب توده ایران بود. در اواسط سال ۱۳۵۵ اقلیت با عنوان «گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق وابسته به حزب توده ایران» اعلام موجودیت کرد و به عنوان «فدائیان منشعب» شناخته شد.^۴

از آن پس فعالیت چشمگیری از دو گروه که سلاح‌های خود را حفظ کرده بودند مشاهده نشد. با آغاز انقلاب سال ۱۳۵۷ فدائیان بار دیگر ظاهر شدند، ولی در حرکت مردم و برپایی تظاهرات ضد رژیم پهلوی سهمی نداشتند. این گروه در درگیری مسلحانه روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن با حمله به پاسگاه‌های پلیس و یادگان‌های نظامی، اسلحه و مهمات زیادی به چنگ آوردند و در نقاط مختلف مخفی کردند. آنها پس از پیروزی انقلاب نیز با انشعاب روبه‌رو شدند؛ عده‌ای از آنها مبارزه با امپریالیسم و ضدیت نداشتن با نظام را شعار خود کردند، اما عده‌ای دیگر روردروری نظام جمهوری اسلامی ایستادند. هر دو گروه در حال حاضر به صورت ضعیف‌شده در خارج از کشور وجود دارند که در حقیقت فقط نامی از یک تشکل قدیمی را با خود یدک می‌کشند و گرچه مدت‌هاست که به تاریخ پیوسته‌اند.

زمینه‌ها و علل شکست جنبش‌های چریکی

پیدایش جنبش چریکی و استراتژی مبارزه مسلحانه با رژیم شاه نتیجه مستقیم سرخوردگی نیروهای انقلابی از فعالیت‌های علنی و قانونی و سرکوب خشونت‌بار قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود که عملاً ورشکستگی شیوه‌های پیشین و بی‌اثر بودن روش‌های مسالمت‌آمیز را نشان داد.

جوانان مبارز، به‌ویژه جناح رادیکال دانشجویان، که از نیمه دوم سال ۱۳۴۲، پس از سرکوب آخرین مقاومت‌های نیروهای مخالف رژیم شاه، زیر فشار روزافزون رژیم قرار گرفته بودند، ایدئولوژی پیشین را کنار گذارند و تحت تأثیر برخی پیروزی‌های مقطعی انقلاب‌هایی نظیر الجزایر و کوبا درصد برآمدند از تجربه‌های رهبران جنگ‌های چریکی و نبرد مسلحانه بهره گیرند. آنها به مطالعه، ترجمه و انتشار نوشته‌های مائو، ژنرال جیاب، چه‌گوارا، قانون و دیگر انقلابی‌های اسلحه‌به‌دست، همت گماردند.

این چنین شد که در اواخر سال ۱۳۴۳، افراد و گروه‌های مخالف رژیم از سازمان انقلابی طرفدار چین منشعب از حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین بن‌مایه‌های مارکسیسم‌محور تا گروه‌های اسلامی نظیر حزب ملل و جمعیت سرتلفه اسلامی و حتی بعضی از گروه‌های لیبرال مسلک نظیر جاما (بقایای حزب مردم ایران و جبهه ملی)، که نه تنها نظرات متفاوتی داشتند، بلکه بعضی اساساً از وجود همدیگر مطلع نبودند، همگی به یک نتیجه رسیدند: پاسخ به پرسش «با این رژیم سرکوبگر دیکتاتور چه باید کرد؟» می‌تواند از لوله تفنگ خارج شود.

با این حال جنبش چریکی به ویژه نوع مارکسیستی - لنینیستی آن در ایران هیچ‌گاه نتوانست به هدف‌های خود دست یابد. اما مشخص است که دلیل اصلی و عامل اساسی شکست مشی چریکی و حمایت نکردن مردم از شیوه مبارزه مسلحانه را باید در تعارض ایدئولوژیک آنها با ایدئولوژی عمومی جامعه جستجو کرد. مسلماً ایدئولوژی منفور در نزد جامعه هیچ‌گاه بنیان محکمی برای ایجاد جنبشی فراگیر نخواهد بود؛ افسوس که سردمداران حرکت‌های مسلحانه نه آن زمان و نه بعدها به این نقص بزرگ پی نبردند. در لایه سطحی‌تر تحلیل دلایل شکست استراتژی نبرد مسلحانه می‌توان به دو دسته عوامل اشاره کرد: کاستی‌های ایدئولوژیک و خطاهای استراتژیک که بعضی از آنها از همان ابتدا از دید ناظران آگاه جامعه پنهان نبود، اما بعضی دیگر فقط پس از اجرای استراتژی نبرد مسلحانه مشخص و معین شد. واقعیت هم این بود که نظریه‌پردازان این نوع نبرد و چریک‌های عمل‌گرا هیچ‌گاه نتوانستند این موانع را از سر راه بردارند و سرانجام همین دلایل سبب شد مهر «شکست مطلق» بر سر لوحه صفحات نبرد مسلحانه در دفتر تاریخ این سرزمین نقش بندد.

الف) کاستی‌های ایدئولوژیک:

۱- ناهمخوانی اندیشه مارکسیستی با فرهنگ و مختصات جامعه ایرانی: بن‌مایه استراتژی مبارزه مسلحانه در ایران و آنچه به عنوان تجربیات رهبران جنبش‌های موفق چریکی در کشورهایی نظیر کوبا، ویتنام، الجزایر و آلبانی مطرح می‌شد عمدتاً از افکار مارکسیستی الهام گرفته بود. معماری مبارزات مسلحانه با رژیم در حالی بر مبنای تفکرات مارکسیستی بنا نهاده شد که نه تنها شرایط آن روز ایران با پیش‌فرض‌ها و اصول ثابت تجزیه و تحلیل انقلابی - مارکسیستی جوامع تفاوت داشت، بلکه فرهنگ ایرانیان نیز با مختصات فلسفه مارکسیسم متعارض و فاصله‌دار بود. این نکته، که همواره نظریه‌پردازان استراتژی چریکی از آن غفلت کردند، سرانجام، هم سبب شد ارتباط نزدیکی میان مردم و چریک‌ها برقرار نشود و هم بهانه مورد قبولی برای ساواک به وجود آورد تا با ترور شخصیت چریک‌ها و زیر سؤال بردن مشی آنها مانعی جدی در فرایند همه‌گیر شدن مبارزه ایجاد نماید.

۲- تناقض‌های ایدئولوژیک در سطوح بالا: اگر بپذیریم که دستگاه رهبری شایسته از جمله عوامل مورد نیاز برای کامیابی هر سازمان است باید فقدان دستگاه رهبری هماهنگ و تناقض‌های ایدئولوژیک در سطح رهبران چریک‌های فدایی خلق را یکی از عوامل اساسی شکست آنها معرفی کنیم. برای مثال هرچند گروه جنگل (باقی‌مانده گروه جزئی) و گروه

احمدزاده - پویان برای تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق به نتیجه رسیده بودند، متن مکتوباتی که آنها در سال‌های زندان فرصت نگارششان را یافتند نشان داد که این نظریه‌پردازان چریک‌های فدایی خلق با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری دارند؛ به‌طور مثال احمدزاده بر این نظر بود که رژیم شاه آلت دست و آفریده امپریالیسم است. بنابراین دشمن اصلی انقلاب آینده امپریالیسم خواهد بود و حکومت در جایگاه ثانوی قرار دارد. برعکس جزئی بر این عقیده بود که خصلت رژیم از زمان اصلاحات اراضی تغییر کرده و هرچند هنوز گماشته امپریالیسم است، نوعی دیکتاتوری فردی است و از حد معینی استقلال برخوردار است. بر این مینا بود که جزئی شعار «سرنگون باد دیکتاتور شاه و حامیان امپریالیستش» را به جای شعار فدائیان «سرنگون باد امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش» - که براساس تز احمدزاده و برگرفته از تجربه ویتنام بود - پیشنهاد داد. احمدزاده عامل خارجی در ایران را سرنوشت‌ساز می‌دانست و جزئی همواره می‌کوشید عوامل داخلی و خارجی را در ارتباطی دیالکتیکی قرار دهد. احمدزاده بر این عقیده بود که فقدان جنبشی خودانگیخته از سرکوب خشن و

طولانی‌مدت و ضعف نیروهای انقلابی ناشی می‌شود و شرایط عینی انقلاب وجود دارد و تنها عامل مورد نیاز دیگر برای انقلاب، تهاجم بی‌دری به دیکتاتوری است. اما جزئی شرایط عینی انقلاب را فراهم‌شده نمی‌دانست و بر پایه این تحلیل، نظریه تبلیغ مسلحانه را مطرح می‌کرد که در آن، ابتدا سازمان پیشاهنگ به رژیم دیکتاتوری حمله می‌کرد و در مرحله دوم جنبش انقلابی دارای پایگاه توده‌ای تشکیل می‌شد. نتایج مستقیم چنین تضادهای ایدئولوژیکی که میان رهبران چریک‌ها به وفور یافت می‌شد، انشعابات فراوانی بود که در سازمان چریک‌های فدایی خلق به وجود آمد و سرانجام سازمان را به نابودی کشاند.

۳- بی‌توجهی به زمینه‌های لازم برای مبارزه: جنبش چریکی بدون فداکاری و جان‌فشانی پا نخواهد گرفت، ولی نکته اساسی و مهم آن است که از جانبازی و فداکاری باید خردمندانه استفاده کرد. هیچ عملیاتی بدون ایجاد زمینه‌های لازم به موفقیت نمی‌انجامد. با وجود این به نظر می‌رسد سازمان فدائیان از نظر ارزیابی زمینه‌ها و بستر لازم برای اقدامات مسلحانه دچار اشتباه بود و همواره جامعه را آن طوری که خود



می‌خواست تحلیل و تفسیر می‌کرد نه آن‌طوری که بود. بعدها خود چریک‌ها به این نتیجه رسیدند که جامعه ایرانی با آنچه در تفاسیر مارکسیستی جامعه آماده انقلاب دانسته شده است تفاوت دارد و اصولاً خاستگاه فکری آنان با اصول بنیادین مارکسیسم فرق می‌کند، اما حتی پس از درک این نقیصه نیز چریک‌ها راهی برای برون‌رفت نیافتند و همان الگوی قدیمی را در سرزمینی به کار گرفتند که سختی با مبدأ انقلاب‌های مارکسیستی نداشت.

ب) اشتباه‌های استراتژیک:

۱- اتکا به اسلحه و ناتوانی در جلب حمایت‌های مردمی: باوجود آنکه نظریه‌پردازان گروه همواره پشتیبانی مردم را اساسی‌ترین عامل موفقیت در مبارزات مسلحانه چریکی می‌دانستند، در عمل آنچه رخ داد اتکای بیش از حد چریک‌ها به اسلحه و جدی نگرفتن جایگاه فردی چریک در هنگامه مبارزه بود. بیژن جزنی در این باره نوشته است: «اعمال قهر انقلابی از یک‌سو، نیازمند رشد پیشاهنگ (گروه چریکی) و نیرومند شدن اوست و از سوی دیگر مستلزم آمادگی توده‌ها در پذیرفتن این حمایت است... مبارزات گروهی و قهرمانی‌های فردی، بدون پیوند فشرده و تنگاتنگ با مردم و خواست توده‌ها سرانجامی نخواهد داشت».^۶

علی‌اکبر صفایی فراهانی، فرمانده عملیات سیاهکل، نیز در رساله‌ای با عنوان «آنچه یک انقلابی باید بداند» انقلاب دموکراتیک توده‌ای را تنها عامل خاتمه دادن به سلطه امپریالیسم دانسته و به لزوم یکپارچگی ملی برای پایان دادن به هرگونه ظلم و ستم تأکید کرده است. به‌رغم این تأکیدها، چریک‌های فدایی خلق طی دوران فعالیت خود هیچ‌گاه راه‌حل صحیح ارتباط با مردم و علت واقعی انفکاک خود از جامعه را شناسایی نکردند. آنها همواره در تفهیم اهداف و انگیزه‌های خود در مبارزه علیه رژیم به مردم ناتوان بودند. مردم در هیچ مرحله‌ای از سازمان‌ها و هسته‌های چریکی حمایت نکردند و در بسیاری از موارد حتی در دستگیری و تحویل آنها به رژیم شرکت نمودند. روستاییان اکثر افرادی را که در واقعه سیاهکل شرکت کرده بودند پس از پراکنده شدن در روستاها، دستگیر و تحویل دادند؛ بعدها خود چریک‌ها به این ضعف همیشگی خود اعتراف کردند، اما راه‌حل عملی آن را کشف نکردند.

آنجا که مانوتسه تونگ در کتاب «مسائل استراتژی جنگ انقلابی» گفته است: «ملت به مثابه اقیانوس بزرگی است که دشمن باید در آن غرق شود... بدون آب ماهی‌ها قادر به حرکت و زندگی نیستند و بدون همکاری مردم رزمندگان نمی‌توانند به نبرد ادامه دهند». در مقابل یک نظریه‌پرداز دیگر چریک‌های فدایی خلق، پس از اثبات حمایت نکردن مردم در

رخداد سیاهکل، گفته است: «ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح و مرغان ماهیخوار به سر می‌بریم و با توده خویش بی‌ارتباطیم، بنابراین کشف و سرکوبی ما آسان است».^۸

۲- الگوبرداری از جنگ‌های چریکی غیربومی:

چنان‌که گفته شد، چریک‌ها پیش از انتخاب راه‌حل اقدام مسلحانه، مطالعات بسیاری درباره شیوه عملیات نظامی - سیاسی چریکی در کشور کوبا، ویتنام، الجزایر و امریکای لاتین انجام داده بودند. آنها تجارب کارلوس ماریگلا در برزیل، چه‌گوارا در کوبا و امریکای لاتین، و ژنرال جیاب در ویتنام را در زمینه نبردهای چریکی و مسائل منطقه‌ای مطالعه و بررسی کرده بودند، اما اشتباهشان این بود که می‌خواستند این اندیشه‌ها را عیناً و بدون توجه به هنجارهای مائوس فرهنگی و مذهبی مختص ایران که رفتارهای جامعه را شکل داده بود اجرا کنند. «مکتب رونویسی» از نوشته‌ها و عقاید مبارزان سایر سرزمین‌ها و تلاش برای اجرا کردن آن الگوها در ایران نتیجه‌ای جز شکست‌های پیاپی برای آنها نداشت و هیچ‌گاه الگوی بومی مبارزه مسلحانه در ایران تدوین نشد. چریک‌های فدایی در سال ۱۳۵۳ نوشتند: «ما تجربه حزب کمونیست چین را آموخته‌ایم و باز هم می‌آموزیم... ما بر مبنای تجربیات خلق‌های پیشرو و از جمله چین، واقعیات مبارزات سیاسی ایران را در سال‌های اخیر مطالعه و جمع‌بندی می‌کنیم. بسیاری از مشخصات انقلاب ما و بسیاری از مشخصات انقلاب چین به انقلاب اکتبر [روسیه] شباهت دارد... در انقلاب ما جنگ توده‌ای طولانی وجود خواهد داشت؛ در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما به رهبری حزب کمونیسم به ثمر خواهد رسید؛ در چین نیز چنین بوده است. پایگاه نظامی ارتش توده‌ای‌ها در مناطق روستایی خواهد بود، در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما فقط با اتحاد کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی شهر و با رهبری طبقه کارگر عملی است، در چین نیز چنین بوده است».^۹

۳- ضعف رهبران: موضوع سازمان‌دهی در چگونگی

شکل‌گیری سازمان‌های مارکسیستی اهمیت ویژه‌ای داشت. از منظر مارکسیسم اساسی‌ترین اقدام برای تحقق خطمشی سازمان‌دهی است، اما در حین اجراء این وضعیت آرام‌آرام به سلطه بی‌چون‌وچرای مرکزیت بر نیروهای پیرامونی تبدیل شد، به گونه‌ای که یکی از نظام‌های مخوف سرکوب و خشونت اعضا در داخل سازمان چریک‌های فدایی خلق به‌وجود آمد و تشکیلات آنها در عمل به سازمانی با ویژگی‌های کاملاً بسته و «توتالیتر» همانند حزب کمونیست استالینی تبدیل شد، با این تفاوت که آنها قدرت را در

دست داشتند و اینها در پی قدرت بودند.

در نتیجه همین سازمان‌دهی متکی بر کادر مرکزی بود که ضربات بسیاری بر پیکره چریک‌های فدایی خلق وارد آمد. از یک طرف محدودیت نگاه و ضعف تصمیم‌گیری در بین رهبران در بسیاری از موارد نتیجه‌ای جز شکست برای آنان نداشت و از سوی دیگر اتکا به رأس فرصتی پیش آورد تا ساواک، با هدف قرار دادن رأس تشکیلات، بسیاری از نیروهای زیرمجموعه را خنثی کند. بسیاری از رهبران چریک‌ها، هرچند در رأس گروه قرار گرفته، عمدتاً فاقد صلاحیت لازم برای رهبری سازمانی مبارز بودند و در نتیجه زیر اولین فشارها و شکنجه‌ها حاضر می‌شدند با ساواک همکاری کنند و بدین ترتیب با دستگیری یکی از آنها معمولاً شاخه زیرمجموعه او به طور کامل لو می‌رفت. دلیل اصلی این مسئله را که طی سال‌های مبارزه با رژیم پهلوی همیشه زندان‌های شاه بیشتر میزبان مارکسیست‌ها بود تا قشرهای مذهبی نیز باید در همین نکته خلاصه کرد. وضعیت به گونه‌ای بود که در ادبیات زندان به جای لفظ «کمونیست» از آنها با عنوان «کامیونیست» (کسی که کامیونی از مبارزان لورفته را با خود به زندان می‌آورد) نام برده می‌شد. اشرف دهقانی در خاطرات خود نوشته است: «شلاق واقعیت مادی بود و با احساس نمی‌شد آن را تحمل کرد، واقعیتی لازم بود که بتوانم اندیشه‌ام را متوجه آن سازم... هر بار درد شدید می‌شد، ایبک، ریخان، رباب، قاسم... را صدا می‌زدم، اینها عده‌ای از زحمت‌کنان روستایی بودند که من آنجا معلم بودم».^{۱۰}

۴- واکنشی بودن اقدامات: بیشتر عملیات‌های

چریکی سازمان مقطعی و موردی برای حل بحران‌های تشکیلاتی یا تصفیه مخالفان درون گروهی، خودنمایی و اعلام حضور و موجودیت، نشان دادن توانایی خود به رژیم، مانور به منظور جذب نیرو و امکانات، انتقام‌جویی، عمل‌زدگی و رقابت با سایر گروه‌های مبارز بود که می‌کوشید تشکیلات را به هر قیمت در مبارزه مسلحانه پیشرو نشان دهد و ناگفته پیداست چنین طرز فکری چه لطمه‌های جبران‌ناپذیری به کل تشکیلات وارد خواهد کرد.

۵- بی‌تجربگی و ماجراجویی: آنها می‌خواستند بدون

توجه به تجربه‌های سیاسی و نظامی جنبش‌های مسلحانه موفق و بی‌آنکه به زمینه‌های پیروزی آنان واقف باشند، آنچه را سال‌ها در آرزوی به دست آوردن آن بودند طی چند هفته یا چند ماه به‌دست آورند. حمید اشرف بعدها در بررسی کمبودها و اشتباهات سازمان چریک‌های فدایی خلق گفت: «مهم‌ترین ضعف ما بی‌تجربگی بود؛ بقیه ضعف‌ها از این [بی‌تجربگی] ناشی می‌شد. ما می‌خواستیم زود به نتیجه برسیم. سازمان کافی برای تحقق بخشیدن به

طرح‌ها و آرزوهای سیاسی خود در نظر نمی‌گرفتیم... ما به بی‌تجربگی خود وقوف نداشتیم و به نیروهای خودمان بیش از حد بها می‌دادیم»^{۱۱}.

نکته جالب توجه این است که متوسط سن افرادی که در این گروه‌ها حضور داشتند و در درگیری‌ها و ضربات کشته یا دستگیر شدند، بیست تا ۲۵ سال بوده است. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، در میان رده اول سازمان چریک‌های فدایی خلق حتی یک فرد چهل‌ساله وجود نداشت. در حالی که اکثر آنها حدود ده سال از عمر ۳۰ - ۳۵ ساله خود را یا در زندان گذرانده یا در حال جنگ و گریز با پلیس سیاسی در خانه‌های تیمی بودند. از جمله دلایلی که می‌توان برای حضور «جوان‌ترها» در این گونه تشکیلات برشمرد اینهاست: ۱- ارزیابی متن زندگی و حواشی آن بر مبنای احساسات، احساسی رفتار کردن در برابر واقعیات و در نتیجه تقابل عقل و منطق و عاطفه و میزان را به نفع عاطفه سنگین کردن؛ ۲- ماجراجویی (اوتورسیم) به عنوان منبئی برای کسب نیرو و توانایی در مقابله با خاطرات و حوادث؛ ۳- نبود احساس مسئولیت و وابستگی خانوادگی به دلیل نداشتن همسر و فرزند.^{۱۲}

آنها بسیار عمل‌گرا و کمتر مسلط بر مباحث نظری بودند. جزئی معتقد بود که هدف همه جنبش‌های انقلابی مسلحانه، قیام علیه دشمنان مردم است نه افزایش آگاهی سیاسی مردم و فقط از طریق حضور و مشارکت در انقلاب و تجربه بی‌واسطه آن است که دانش و روش انقلابی به دست می‌آید.

۶- تناسب نداشتن سازمان‌دهی با اهداف و آرمان‌ها: سازمان‌دهی و تشکیلات چریک‌ها در هیچ برهه‌ای با آرمان‌ها و اهداف مدنظر آنها متناسب نبود. این ضعف استراتژیک در دو سطح کلان (هدف ایجاد انقلاب توده‌ها) و خرد (ترورها و عملیات‌های مسلحانه) دیده می‌شد. برای مثال واقعه سیاهکل به عنوان عملیات اصلی گروه جنگل، که ماه‌ها برای شکل‌گیری و آموزش آن زمان صرف شده بود، هنگام اجرا با چنان ایرادهای اساسی روبه‌رو شد که امروزه هنگام مرور از بی‌توجهی نسبت به آن متعجب می‌شویم. سازمان‌دهی گروه جنگل، به‌رغم ماه‌ها مطالعه و صرف زمان و هزینه نه تنها از داشتن پایگاه پشتیبانی محروم بود، بلکه تدارکات و تسلیحات آن در آغاز عملیات حتی برای چند روز نبرد کفایت نمی‌کرد. همه اسلحه و مهمات گروه در مقابله با نیروهای مسلح رژیم شامل سه قبضه مسلسل، نه قبضه کلت و مقادیری نارنجک و مواد منفجره بود! صرف‌نظر از کمبودهای تدارکاتی و تسلیحاتی و اصرار فرمانده گروه جنگل (که به اصطلاح آموزش‌های کامل چریکی را در فلسطین و لبنان آموخته بود) بر آغاز عملیات، این پرسش مطرح است: به فرض اینکه عملیات سیاهکل با غافلگیری

دشمن با موفقیت پایان می‌یافت و چریک‌ها منطقه را ترک می‌کردند، برای تداوم عملیات در منطقه‌ای دیگر، با توجه به عکس‌العمل فوری دشمن، تدارکات و تسلیحات خود را چگونه تأمین می‌کردند؟ اینها ماتی از این دست بسیار است که نشان می‌دهد چریک‌ها مسئله تناسب سازمان‌دهی با اهداف و آرمان‌ها را جدی نمی‌گرفتند و مشخص است که از این منفذ ضربات بسیاری را متوجه خود کرده‌اند.

۷- فقدان نیروی پشتیبان بر اثر دوری از احزاب: از آنجاکه چریک‌ها مبارزه سیاسی را بی‌نتیجه و عبث می‌پنداشتند همکاری خود را با گروه‌های سیاسی قطع کردند. این استراتژی دو نتیجه زیانبار برای چریک‌های فدایی خلق داشت: نخست آنکه بر اثر این اقدام پشتوانه‌های خود را در عالم سیاست از دست دادند، به علاوه فرصت استفاده از ظرفیت کادرسازی احزاب نیز از بین رفت و به همین دلیل چریک‌ها در بسیاری از برهه‌ها با کمبود و فقدان نیرو مواجه شدند. انتقادهای آنها نسبت به سازمان‌های سیاسی، که همچنان از مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز پیروی می‌کردند، بسیار تند و رادیکال بود. چریک‌های فدایی خلق گروه‌هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی ایران را بورژواهای کوچکی می‌دانستند که در موعظه‌های خود، مبارزه مسالمت‌آمیز را به امید پیروزی توصیه می‌کنند.^{۱۳} مشخص است که این نوع عملکرد از دیدگاه آنها کاری بیهوده و مطابق امیال مهره‌های دست‌نشانده امپریالیسم - شاه و ساواک - بود.

فداییان، گروه‌های طرفدار چین، به‌ویژه «سازمان انقلابی»، را به دلیل درک نکردن روح خلاق و اندیشه «مانوتسه تونگ» به باد انتقاد می‌گرفتند: «اینان فقط گفته‌های مائو را به شکل پیام بازگو می‌کنند، در واقع با چشمان بسته در برابر نوری خیره‌کننده نماز می‌گذارند...، شوروی را با امریکا کاملاً یکسان می‌دانند. هنوز خیال می‌کنند ایران کشوری نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال است... . دائما به شوروی و خروش‌جف فحش می‌دهند و می‌گویند شوروی از امریکا بدتر شده است... . اینها همان توده‌ای‌های سابق خودمان هستند که این‌بار پیراهن عاریتی اندیشه مانوتسه تونگ را بر تن کرده‌اند»^{۱۴}.

انتقاد چریک‌ها از حزب توده ایران وسیع و جامع‌تر بود. آنها هرچند حزب توده را به خاطر سازمان‌دهی طبقه کارگر ایران در دهه ۱۳۲۰ و کوشش و فداکاری‌های کادرها و افرادش در دهه ۱۳۳۰ می‌ستودند، دنباله‌روی کورکورانه این حزب از سیاست اتحاد جماهیر شوروی را مطرح می‌کردند. استالین را سرزنش می‌نمودند و بی‌توجهی به مسئله «ملیت»‌ها، به‌ویژه در آذربایجان و کردستان، را اشتباهی بزرگ تلقی می‌کردند و نیز روش سیاسی حزب توده را در سال‌های قدرتمندی زیر سؤال می‌بردند. آنها بر این

کاستی‌های ایدئولوژیک
و خطاهای استراتژیک از
دلایل شکست استراتژی نبرد
مسلحانه بود.
نظریه پردازان این نوع نبرد
و چریک‌های عمل‌گرا
هیچ‌گاه نتوانستند این موانع
را از سر راه بردارند

چریک‌ها تجارب کارلوس ماریگلا در برزیل، چه گوارا در کوبا و... را در زمینه نبردهای چریکی بررسی کرده بودند، اما اشتباهشان این بود که می‌خواستند این اندیشه‌ها را عیناً و بدون توجه به هنجارهای مائوس فرهنگی و مذهبی مختص ایران اجرا کنند. اما همین «مکتب رونویسی» از نوشته‌ها و عقاید مبارزان سایر سرزمین‌ها نتیجه‌ای جز شکست‌های پیاپی برای آنها نداشت

عقیده بودند که محافظه‌کاری، سازش‌کاری و انفعال سران حزب توده نتیجه‌ای جز قربانی شدن اعضای صادق و پاک‌باخته نداشت است.^{۱۵} حزب توده نیز در مقابل آنها را دارای نقص ایدئولوژیک می‌دانست. نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده، در پاسخ به اتهام‌های وارد شده از سوی چریک‌های فدایی چنین می‌گفت: «دوستان گرامی! شما مارکسیسم - لنینیسم را صادقانه پذیرا شده‌اید، ولی تا انطباق همه‌جانبه همه اصول آن در کار و برخورد روزمره خود فاصله زیاد دارید... همان‌طور که لنین گفته است، ما آنچه را که در شرایط کنونی، چریک‌ها و مجاهدین خلق به نام مبارزه مسلحانه انجام می‌دهند از آن جهت نادرست می‌دانیم که در شرایط کنونی به تجهیز و تجمع نیروهای انقلابی کمکی نمی‌رساند».^{۱۶}

۱- غفلت از نیروی پلیسی رژیم طاغوت و دست کم گرفتن دشمن: در نظر گرفتن دستگاه سرکوبگر رژیم در محاسبات چریک‌ها از جمله خطاهای استراتژیکی بود که بعدها رهبران سازمان بهای گزافی به خاطر آن پرداختند. واقعیت این است که پیروزی مبارزه مسلحانه، در کنار دیگر شرایط منوط به این است که قوای مسلح رژیم نیز کارایی خود را از دست داده باشد، درحالی‌که در دوران اوج مبارزه مسلحانه، شخص شاه، به موازات از دست دادن مشروعیت و مقبولیت خود، وابستگی‌اش به قدرت مبتنی بر زور ارتش، ساواک و پلیس امنیتی بیشتر می‌شد. نیروی سرکوبگر رژیم در آن سال‌ها، به دلیل استفاده از تجربه‌های سیا و ایتلیجنت سرویس در کشورهای آمریکای لاتین، افزایش کمی نیروها، و ایجاد وحدت رهبری و فرماندهی در مجموعه عملیات اطلاعاتی از طریق تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری، یکی از نیروهای نیرومند در جهان به شمار می‌رفت. باین‌حال چریک‌ها از توجه به این نکته و در نظر گرفتن آن در معادلات خویش غفلت ورزیدند. از آنجاکه فقط در سایه‌کل بین چریک‌های گروه جنگل و نیروهای انتظامی و ارتش نبرد مسلحانه روی داد و عملیات‌های بعدی عموماً در حین تجسس، شناسایی و تعقیب افراد در معابر عمومی شهرها یا محاصره محل اقامت آنها (خانه تیمی) و برای چریک‌ها جنبه دفاع و نجات از مهلکه داشت، در ۹۰ درصد رویارویی‌ها ساواک، به دلیل در دست گرفتن ابتکار عمل، موفق بود. از سوی دیگر ساواک، با استفاده از ضعف چریک‌ها در برقراری ارتباط با مردم پس از هر عملیات، با امکانات تبلیغاتی وسیع خود آنها را با عنوان ملحد، تروریست، خرابکار، سارقان بانک‌ها، خیال‌پرداز، نوجوانان خطرناک و جنایت‌کار و مارکسیست می‌کوبید و افکار عمومی را با استفاده از عباراتی چون «تلفات سنگینی به مردم بی‌گناه به‌ویژه زنان و اطفال وارد آمد» علیه چریک‌ها برمی‌انگیخت.

نمایش با آب و تاب مراسم خاک‌سپاری مأموران و سربازانی که در نتیجه درگیری‌های مسلحانه به قتل رسیده بودند و حضور چریک‌های نادم و تقبیح اعمال همکاران سابق در تلویزیون، نیز از جمله تاکتیک‌هایی بود که کارشناسان سیا در امریکای لاتین به کار گرفته بودند و در آن زمان در ایران اجرا می‌شد. بهره‌برداری‌های تبلیغاتی رژیم از وقایع به گونه‌ای شد که در اواخر کار، چریک‌های فدایی خلق در مورد هزینه و فایده بسیاری از عملیات‌های خود مردد می‌ماندند و ساواک، که از همان ابتدا در محاسبات آنها به شمار نمی‌آمد، توانست تأثیر بسزایی در نابودی چریک‌ها داشته باشد.

ج) کاهش حمایت‌های خارجی:

جنبش مسلحانه در ایران بی‌شک پژواک تحولی بود که قبل از آن در امریکای لاتین و بعضی کشورها نظیر ویتنام، الجزایر، آلبانی و چین توسط گروه‌های مسلح مارکسیست به‌وجود آمده بود. بنابراین بعضی از عوامل خارجی نیز در شکست همه‌جانبه آن مؤثر بوده است. طرح مسئله «تنوری دومینو» در غرب، که معتقد بود (در دوران جنگ سرد) هرگاه کشوری در مقابل خطر کمونیسم به ناتوانی افتد و سقوط کند، کشورهای همسایه نیز همان سرنوشت را خواهند داشت، سبب شد غرب محافظت از رژیم‌های غرب‌گرا را در برابر تهدیدهای جنبش‌های مسلحانه در اولویت سیاست خارجی خود قرار دهد. شوروی نیز، که مدعی حمایت از جنبش‌های ضدغربی بود، پس از تغییر جهت در زمان خروش‌چف و پیش رو نهادن طرح «همزیستی مسالمت‌آمیز»، این وظیفه را به چین سپرد، اما طولی نکشید که از اوایل دهه ۱۹۷۰م، پس از تثبیت چین و عضویت آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد، تمایل این کشور به حمایت از گروه‌های مسلح مارکسیستی در سایر کشورها کمتر شد. استحکام و گسترش روابط سیاسی - اقتصادی رژیم شاه با دو کشور شوروی و چین ضربه نهایی را به چریک‌ها وارد ساخت و آنها را بدون حامی خارجی در سطح بین‌المللی تنها رها کرد.

نتیجه:

استراتژی جنگ مسلحانه علیه رژیم شاه و پیدایش جنبش‌های چریکی از همان ابتدا با کاستی‌های ایدئولوژیک و خطاهای استراتژیک فراوانی همراه بود که سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز از آنها بی‌نصیب نماند. این کاستی‌ها و خطاها و نتایج زبان‌بار آن از همان ابتدا برای بسیاری از اذهان آگاه جامعه روشن و آشکار بود. برای مثال گروه‌های مسلح، به‌رغم مراجعات بسیار به محضر امام‌خمینی(ره) و با وجود تأییدهای فراوانی که از سوی دوستان امام می‌آوردند، هیچ‌گاه نتوانستند موافقت امام(ره) را برای عملیات

مسلحانه اخذ کنند. ایشان به کرات مخالفت خود را با این گونه اقدامات بیان کرد. اما آنهایی که با بستن چشم خود بر روی ایرادهای مشی مسلحانه و بدون توجه به حتمی بودن نتیجه اقدامات چریکی با آنان همراهی کردند. طولی نکشید که در عمل، نارسایی این جنبش را با گوشت و پوست خود لمس کردند. سالها بعد و در آستانه انقلاب اسلامی گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی این‌گونه استراتژی دوستان و همفکران سابق خود را نقد کردند: «جریان مسلحانه در زمانی به شیوه خودبه‌خودی، جو جامعه ما را تسخیر کرده و یک شیوه عبث و زیان‌بار مبارزه را به مبارزان صادق، پرشور، جوان و ناآگاه تحمیل نمود. ایدئولوژی جریانی که ما در بطن آن قرار داشتیم و خود جزء مهمی از جریان مسلحانه به شمار می‌رفت (چریک‌های فدایی خلق) معجونی از تناقضات و آش در هم جوشی از تکه‌پاره‌های تئوری‌های گوناگونی بود که به هیچ‌وجه تشابهی با مارکسیسم نداشت. این تناقضات که در ابتدا، ناچیز می‌نمود و هیجانات اولیه بر آنها سربوش می‌گذاردند، در برخورد با واقعیات جامعه، اندک‌اندک رشد می‌کردند.

جریان مسلحانه، که از هیجانات روشنفکرانه تغذیه می‌کرد و بقای خویش را در دامن زدن به همین هیجانات کاذب می‌دید، نمی‌توانست رنگ نبازد. جریان مسلحانه که ابتدا مدعی بود مبارزه ایدئولوژیک (یکی از سه زمینه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی) اهمیت خود را از دست داده است و جنبش ما به «پراتسین» بیشتر نیاز دارد تا «تئورسین» درگیر تضادهای ایدئولوژیک دهشتناکی گردید. حتی در تحلیل موارد بسیار ساده و ابتدایی نیز، در این جریان، اتفاق نظر به چشم نمی‌خورد. جریان مسلحانه بیشتر از شعار رویزونیستی «جنبش همه چیز، هدف نهایی هیچ» پیروی می‌کرد تا از آن تئوری‌ای که بتوان آن را تئوری پیشرو نامید.

... جریان مسلحانه در طول قریب هفت سال مبارزه طولانی‌اش برای خلق، جز نابود ساختن جمعی از بهترین و پرشورترین سازماندهان، مبلغان و مروّجان بالقوه‌اش کاری صورت نداده است.

بیش از شش سال پیش مبارزه‌ای به جنبش انقلابی تحمیل گردید که بی‌ثمری و زیان‌باری آن بارها و بارها در تاریخ مبارزات طبقاتی به ثبوت رسیده است.

... مبارزه‌ای که قریب هفت سال پیش آغاز گردید و تحت قالب‌های متفاوت مذهب و مارکسیسم - منتها در شکل و محتوایی یکسان - عرضه شد، بر شور و هیجان استوار بود. جدایی این مبارزان از توده‌ها، از همان ابتدا، با این حقیقت همراه بود که آنان واقعیت را تنها در ذهن خویش ساخته و برای مفاهیم انقلاب و انقلابی، معنایی ذهنی و ناصحیح قائل بودند. آنها عقاید و نظریات خود را از تصورات و آرزوهای باطنی و دنیای درونی خویش نتیجه می‌گرفتند. آنها قادر

نبودند به اصل 'انکا به توده‌ها' باورمند باشند، بلکه به اصل 'انکا به اسلحه' معتقد بودند. آنان اراده خود را مستقل از واقعیت خارج به شمار آوردند؛ ذهنیات خود را مطلق کرده بیوند و رابطه متقابل علت و معلول را طرد کردند...

احمدزاده همچنین معتقد بود که در کشور ما شرایط عینی (وضع انقلابی) وجود داشته است، ولی اگر به سرتاسر کتاب وی (مبارزه مسلحانه) بنگریم، هیچ‌گونه دلیل علمی برای اثبات این مدعا نخواهیم یافت. ظاهراً وی برچسب زدن و دشنام دادن را بر استدلال کردن ترجیح داده است: '... هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب، مبین ایورتونیسیم، سازش‌کاری و رفرمیسم، نشانه فقدان شهامت سیاسی و توجیه بی‌عملی است.'

نسل جنبش چریکی شهری، بدون آنکه بتواند شرایط واقعی برای مبارزه مستقیم را درک کند، به نبرد مرگ و زندگی دست زد. ناشکیبایی وی به او اجازه نداد تا از وسوسه یک ماجراجویی بی‌موقع و زیان‌بار احتراز کند. این روشنفکران، با تأثیر مستقیمی که از تلاطمات جهانی و پیروزی‌های بی‌دری انقلاب‌ها کسب می‌کردند، تحت تأثیر تئوری‌های معیوب، به مبارزه پرداختند.

تئوری 'رور فردی' با شکل کمی تازه و پرطمطراق 'تبلیغ مسلحانه' یا 'مبارزه مسلحانه' در محیط بکر این روشنفکران ناآگاه بروز کرد...

یک گروه کوچک روشنفکر و علاقه‌مند به انقلاب و توده‌ها، آن هنگام که می‌خواهد از دایره محدودی که در آن قرار دارد بیرون آمده به خارج از خود نظر کند، با سرکوب پلیس روبه‌رو می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که حتی آن قدر نیرو ندارد که با توده مردم تماس برقرار کند و آن وقت این تر شگفت‌آور را به میان می‌آورد که قیام، کار توده‌ها نیست و خود ما چند نفر، که آن قدر نیرو نداشته‌ایم که با مردم تماس بگیریم، قیام را آغاز می‌کنیم.

برای این مبارزان، ایده‌های آنارشستی کشت بیشترى دارد. ایشان، که قبلاً معتقد بودند دیکتاتوری سز راه مبارزه توده‌ها قرار دارد، بدین نتیجه می‌رسند که «نه! تنها تشدید درندگی این دیکتاتوری، مبارزه توده‌ها را جاری خواهد کرد». مبارزه ایشان درست در مقابل نیاز حیاتی توده‌ها به آزادی قرار دارد. هرگز به عقل هیچ فرد عادی هم خطور نمی‌کند که فاشیسم بهتر از دموکراسی است... تجربه جنبش مسلحانه در کشور ما به خوبی نشان داده است که این شیوه مبارزه، انقلابیون را به مبارزه‌ای جدا از توده‌ها منحصر می‌سازد و انرژی انقلابی بسیاری را به هرز می‌دهد.

انقلابیون ما از سه انقلاب ویتنام، چین و کوبا تنها شکل ظاهری، آن هم مسخ شده، ناقص و مغشوش را می‌دیدند و آن را دلیلی برای صحت مبارزه خود ارائه می‌دادند... شیوه مبارزه تروریستی در ایران دهه

۱۳۵۰، هیچ‌گونه وجه اشتراکی با مبارزه مسلحانه در کوبا و ویتنام ندارد. در آنجا مبارزه مسلحانه شیوه‌ای از مبارزه سیاسی است که در مرحله معینی از گسترش جنبش انقلابی، می‌تواند به شیوه عمده و تعیین‌کننده بدل گردد.

قریب هفت سال تجربه نشان داد که مسلح کردن غیرضروری سازمان مخفی نه تنها به جدایی از توده‌ها می‌انجامد، بلکه همچنین نمی‌تواند در حفظ این سازمان‌ها و برکنار نگاه داشتن آنها از چنگال پلیس سیاسی موفق باشد. شکل مبارزه با محتوای آن رابطه ناگسستگی دارد؛ شکل متمرکز و نظامی سازمان‌دهی، علاوه بر آنکه در تمام طول این مدت هیچ‌گونه امکان ادامه کاری را برای ایشان میسر نداشت، بلکه به سرعت به تلاشی آن توسط پلیس کمک رساند.^{۱۷}

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای آگاهی بیشتر درباره تاریخچه تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران رک: نشریه کار، ارگان فداییان پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷؛ نبرد خلق، نشریه تئوریک فداییان پس از انقلاب؛ سازمان فداییان خلق، ۸ سال مبارزه مسلحانه، تهران، ۱۳۵۷؛ تاریخچه سازمان فداییان خلق، تهران، ۱۳۴۸؛ حمید اشرف، جمع بندی سه ساله، تهران، ۱۳۵۷
- ۲- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، تهران: رسا، ۱۳۷۱، ص ۲۸۲
- ۳- تاریخ مبارزات مردم ایران؛ حقایق درباره جنبش جنگل و حماسه سیاهکل، انتشارات سازمان چریکی فداییان خلق، ص ۲۴
- ۴- غلامرضا نجاتی، همان، صص ۳۸۷ تا ۳۹۰
- ۵- فدایی منشعب، زنده‌باد حزب توده، تهران، ۱۳۵۷، صص ۱۵ - ۱
- ۶- بیژن جزنی، نبرد با دیکتاتوری شاه به مقابله نیروی عمده امپریالیسم و ژاندارم منطقه، تهران: چمن، ۱۳۵۷
- ۷- همان.
- ۸- امیرپرور یویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا، تهران: یویان، ص ۵۹
- ۹- نبرد خلق (ارگان چریک‌های فدایی خلق ایران)، ش ۲ (فروردین ۱۳۵۳)، صص ۴۳ و ۴۲
- ۱۰- اشرف دهقانی، خاطرات، صص ۲۴ - ۲۲
- ۱۱- حمید اشرف، همان، صص ۳۶ - ۳۲
- ۱۲- سازمان مجاهدین، پیدایی تا فرجام، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ۱۳۸۵، ج ۲
- ۱۳- بیژن جزنی، تاریخ سی‌ساله ایران، تهران، ۱۳۵۷، صص ۶۸ و ۶۹
- ۱۴- نبرد خلق، تهران، ش ۲ (فروردین ۱۳۵۳)، صص ۴۴ - ۳۸
- ۱۵- بیژن جزنی، تاریخ سی‌ساله ایران، همان، صص ۶۷ و ۶۸
- ۱۶- استاد و دیدگاه‌ها (حزب توده ایران) از آغاز پیدایش تا انقلاب بهمن ۵۷، تهران: مؤلف، ۱۳۶۰، صص ۷۳۴ و ۷۴۴
- ۱۷- اعلامیه توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از چریک‌های فدایی خلق، ۱۳۵۶، صص ۲۵ - ۱